

در این شماره:
ارتجاع در ارتجاع
خانه سینما: تصویر یک تضاد (۲)
یک گزارش، یک نگاه
نظام آموزش جهل
دیروز رهایی و امروز اسارت
رنگ زنانگی بر بوم زندگی

آتش • شماره ۱۲ • آذر ۱۳۹۱
email: atash1917@yahoo.com

اقدام نظامی از سوی قدرت‌های جهانی باشد. پیام منجی می‌تواند با زمزمه‌های «حقوق بشری» و «مدرن» سرمایه‌داری امپریالیستی آمریکا و اروپا به گوش منتظران برسد. «فرشته نجات» حتی می‌تواند دوباره به شکل صندوق رای در انتخابات آینده ظاهر شود و گروهی را به تراژدی «انتخاب از بین بد و بدتر» بکشاند. این‌ها سناریوهایی تخیلی و بی‌ربط با عینیت و ذهنیت جامعه نیست. مهم نیست که امروز بخش بزرگی از روشنفکران و جوانان از ناکارایی موسوی و کروبی، از «بی‌عرضگی» خاتمی یا از فرصت طلبی رفسنجانی بگویند. این جور مرزبندی‌های حسی و عکس‌العملی را نمی‌توان مرزبندی عمیق و آگاهانه سیاسی تلقی کرد. مرزبندی آگاهانه وابسته است به مطرح شدن یک آلترناتیو رادیکال در سپهر سیاسی. آلترناتیوی که سوسیالیسم را در برابر نظام سرمایه‌داری حاکم قرار می‌دهد. استعمار طبقاتی و ستم جنسیتی و ملی و مذهبی را زیر سوال می‌برد. بیراهه اصلاح طلبی را با راه انقلاب اجتماعی به چالش می‌گیرد. خرافه مسالمت جویی را با نشان دادن مسیر پیروزمند و استراتژی و تاکتیک‌های انقلاب قهرآمیز از ذهن‌ها پاک می‌کند.

مسئله سازماندهی

نیازها و کمبودهای جنبش دانشجویی را نباید فقط در زمینه دیدگاه و سیاست و ایدئولوژی جست و جو **ادامه در صفحه بعد**

یک گنجی یا نارسایی ذهنی بزرگ است. این که در قشر دانشجو ظرفیت مبارزه انقلابی وجود دارد به جای خود. این که جنبش دانشجویی تاریخا نقش ماشه و محرک اولیه را برای جنبش سیاسی مردم بازی کرده هم به جای خود. اما فضای کنونی دانشگاه‌ها را نمی‌توان صرفا با تکرار تحلیل‌های عام تئوریک از قشر دانشجو توضیح داد. رکود در جنبش دانشجویی امروز را نمی‌توان با توصیف دستاوردهای گذشته این جنبش درمان کرد. تحلیل مشخص از شرایط مشخص، پایه و اساس تعیین سیاست و حل تضادهاست.

وضعیت سیاسی و امنیتی دانشگاه کاملا متأثر از سرکوب وحشیانه خیزش ۱۳۸۸، توهامات دوم خردادی و نتایج رهبری جنبش سبز است. جوانانی که در سه سال و نیم اخیر پا به دانشگاه گذاشته‌اند عمدتاً از وضع موجود ناراضی یا متنفرند. اما بسیاری‌شان گرفتار این باورند که «مردم از پس این‌ها بر نمی‌آیند»؛ «این رژیم را نمی‌شود انداخت.» وضع موجود برای نسل جوان یعنی ادامه بی‌آیندگی و اسارت و نفس تنگی. آنجا که امید به دگرگونی ریشه‌ای جامعه به دست مردم کم‌رنگ باشد راه نجات در بیراهه‌ها جست و جو می‌شود: از خود را به در و دیوار زدن و تلاش فردی برای خروج از کشور گرفته تا انتظار ظهور یک «منجی قدرتمند» از فراز سر مردم را کشیدن. «نجات بخش» می‌تواند فشار دیپلماتیک سیاسی، تحریم‌های اقتصادی یا تهدید به



حاکمان است. هر اتفاقی که می‌افتد مردم حکم می‌دهند: «دست خودشان در کار است!» انگشت اتهام عمومی به درستی هر نارسایی را در اقتصاد و سیاست و فرهنگ به هیئت حاکمه مربوط می‌کند. اما این سطح از آگاهی سیاسی، دوی درد ما نیست. این آگاهی هنوز «غریزی» است. امروز خود به خودی و واکنشی است. امروز نه فقط نارضایتی سیاسی عامه که اعتراض فعال‌ترین بخش جنبش روشنفکری یعنی دانشجویان نیز با چنین محدودیتی روبروست.

جنبش دانشجویی در ایران گرفتار

امسال مثل سال‌های قبل، فضای اینترنتی احتمالا پر می‌شود از اطلاعاتی یادبود و تاریخ نویسی در مورد روز دانشجو. بزرگداشت روزهای مبارزاتی کار خوبی است، اما به تنهایی کمکی به روشنایی راه آینده و یافتن ابزار کسب پیروزی نمی‌کند. آزادیخواهانی که ایده مبارزه سیاسی را مخفیانه وارد فضای پادگانی دانشگاه‌ها می‌کنند، دختران و پسرانی که سیاست تفکیک جنسیتی در مراکز آموزشی را بر نمی‌تابند، دانشجویان تازه‌واردی که بی‌هراس از خطرات امنیتی و بدون فکر هزینه، زبان به اعتراض می‌گشایند، نیاز به چیزی فراتر از خاطره نویسی‌های نوستالژیک دارند.

ذهنیت دانشگاه

می‌شنویم و می‌گوییم که جامعه ایران به شدت سیاسی است. مردم در سیاست «خیس خورده‌اند.» زنجیره تحولات توفانی (انقلاب، جنگ، سرکوب خونین مردم و درگیری‌های درون حکومت) ذهن جامعه را شخم زده؛ شیارهای این مغز فعال را عمیق‌تر کرده است. نتیجه سه دهه حاکمیت فاسد و خونریز مذهبی، بی‌اعتمادی سیاسی گسترده نسبت به

بباید. وجود ستار و امثال او بسیار اهمیت دارد و حفظ آنان اهمیتی بالاتر. برای این امر نیاز به متحد و متشکل شدن است. یافتن راه‌هایی که حکومت نتواند به راحتی ما را اسیر کند. نتواند ارتباط ما را با مردم قطع کند و افشاگری‌ها و هم‌فکری‌ها و هم‌صف شدن‌های مان را وسط راه متوقف کند. می‌دانیم که رسیدن به آزادی بدون دشواری و خطر و هزینه نیست. ما وارد مبارزه نمی‌شویم که بمیریم بلکه در مبارزه، زندگی را جست‌وجو می‌کنیم. اما در این راه به قول ستار بهشتی «مرگ با شرف بهتر از زندگی با ذلت است.» ■

اسلامی استفاده می‌کرد. پس باید ساکتش می‌کردند که کردند. در تاریخ این حکومت کم نبوده‌اند جوانان شجاعی مثل ستار که صدای شان خاموش شد. جوانانی که همه مردم باید از صراحت، شجاعت و از خودگذشتگی شان یاد بگیرند. برای تغییر وضع موجود، تغییری بنیادی و نه ظاهری، نیاز به روحیه و تعهدی است که ستار در خود حس می‌کرد. پیشرفت انقلاب اجتماعی نیاز به جوانان پیشرو و رادیکال دارد. اما نکته کلیدی این است که این رادیکالیسم و جسارت و بی‌پروایی باید از شکل فردی، پراکنده و بدون نقشه بیرون

نامه نوشته شده توسط ستار بهشتی در زندان مشکوک قلمداد شده. دست آخر گفته‌اند که به هر حال مسلمانی فوت کرده و حشش نباید پامال شود. مثل موارد قبل وعده مجازات مقصران را داده‌اند. به همین راحتی. اول می‌کشند بعد در ظاهر همه دنبال مقصر می‌گردند تا کم کم آب‌ها از آسیاب بیفتند. آیا مردم این دروغ‌ها را باور می‌کنند؟ نه! حالا دیگر بسیاری می‌دانند که ستار جوانی معترض و مخالف نظام بود. نه فقط این، که جرات و جسارت بازگو کردن افکارش را داشت و از ویلاگ خود برای افشای بیعدالتی‌ها در جمهوری

دو هفته از قتل ستار بهشتی، ویلاگ‌نویس جوان، می‌گذرد. او را زیر شکنجه کشتند. مثل صدها نفر دیگری که در سه دهه حاکمیت جمهوری اسلامی به همین شکل جان باختند. مرگ او، در کنار اعدام‌های پنهان و علنی، نشان دیگری است از جنایتکاری رژیم. واکنش اجباری نهادهای مختلف حکومت به این جنایت هم تفاوت چندانی با موارد قبل ندارد. قوه قضائیه تقصیر را به گردن نیروی انتظامی انداخته.

پرونده یک قتل روی میز قاتلان!

کرد. در ارتباط مستقیم با این‌ها، مساله تشکل پذیری و سازماندهی قرار دارد. دانشجویان معترض، آزادیخواه، نواندیش و رادیکال از تشکیلات یا تشکل‌های ضروری مبارزاتی بی‌بهره‌اند. مدت‌هاست که بی‌بهره‌اند. سال‌های دراز سرکوب و استبداد امکان پی‌ریزی تشکل‌های انقلابی و رادیکال در دل جنبش‌های مختلف را تضعیف کرده و حتی فکر ایجاد تشکل و روحیه تشکل‌پذیری را کم‌رنگ کرده است. این در حالی است که هر کجای دنیا اگر جنبشی واقعا پیشروی کرده، دستاوردهایی را تثبیت کرده و تاب و توان ایستادگی در برابر دستگاه حاکمه رابه دست آورده، از سازماندهی و تشکیلات رهبری کننده و متحد کننده برخوردار بوده است. شاید بسیاری از مردم و حتی روشنفکران و جوانان رادیکال درک روشنی از نقش تعیین‌کننده تشکیلات در رسیدن به پیروزی نداشته باشند. شاید از قدرت اعتراض متشکل، قدرت مقاومت و مبارزه متشکل بی‌خبر باشند. اما طبقه حاکمه به این واقعیت آگاهی دارد. بی‌جهت نیست که هر گرایش یا تلاش در راه متحد شدن و ایجاد تشکل‌های مستقل مبارزاتی از سوی هر بخش از مردم با فشار و پیگرد و سرکوب حکومت روبرو می‌شود. بیخود نیست که مقامات دانشگاه و بازوهای بسیجی و اطلاعاتی حتی در راه تشکل کانون‌های مستقل فرهنگی، ورزشی و علمی دانشجویی سنگ می‌اندازند.

زیر غبار گذشته

ناآشنایی نسل امروز دانشگاه با تجربه‌های سازماندهی و تشکل‌یابی یکی از موانع مهم در راه توانمند ساختن جنبش دانشجویی است. این نسل نیز مانند هزاران هزار دختر و پسر دیگری که دانشگاه را در دو دهه ۱۳۷۰ و ۱۳۸۰ تجربه کردند نه مجاز به کار تشکیلاتی و سیاسی ضد رژیم بوده‌اند و نه بهره‌مند از امکان و بستری برای آموزش و ارتباط با نیروهای سیاسی باتجربه. از جنبش دانشجویی تاثیرگذار و مهم قبل از انقلاب شاید فقط نامی از مبارزه دانشجویان در شانزدهم آذر سال ۱۳۳۲ علیه حکومت شاه و امپریالیسم آمریکا، کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در خارج کشور و خاطرات پراکنده‌ای از دوران دانشجویی «بزرگتر»‌های خود را شنیده‌اند. جایی نخوانده و از کسی شنیده‌اند که چگونه جوانان انقلابی و کمونیست در دانشگاه تهران و تبریز و اهواز و شیراز و... کمیته‌های مخفی و کم‌عده اما پر نفوذ تشکل داده بودند و در چند نوبت

موفق شده بودند مبارزات مهمی را در شرایط سرکوب و اختناق امنیتی دامن بزنند و بر فضای سیاسی جامعه تاثیر بگذارند. چگونه دیدگاه و سیاست پیوند با کارگران و توده‌های محروم را به میان روشنفکران می‌بردند و گفت‌مان «خدمت به خلق» را جایگزین خودخواهی‌ها و فردگرایی‌ها و امتیازطلبی‌ها می‌کردند. چگونه تظاهرات را از زنده‌ها و دروازه‌های دانشگاه عبور می‌دادند و دیوارهای شهر و محلات فقیرنشین را با شعارهای «کارگر، دهقان، دانشجو پیروز است!» پر می‌کردند.

دانشجویان دهه ۱۳۷۰ تا حدودی از «انقلاب فرهنگی» جمهوری اسلامی و بستن دانشگاه‌ها در سال ۱۳۵۹ باخبر بودند اما هیچ تصویری از جنبش گسترده رادیکال و چپ دانشجویی در اوایل انقلاب که آگاهی سیاسی را به میان جامعه می‌برد، به توهمات مردم نسبت به حاکمان مرتجع و تازه به قدرت رسیده اسلامی ضربه می‌زد، فعالانه از مبارزات حق‌طلبانه کارگران و خواسته‌ها و حقوق پایمال شده خلق‌های ستمدیده ساکن ایران علیه دولت مرکزی دفاع می‌کرد، نداشتند. نمی‌دانستند که بعد از انقلاب ۵۷ در دانشگاه‌ها و نهادهای آموزشی سراسر کشور صدها انجمن و تشکل دانشجویی هوادار سازمان‌های اپوزیسیون جمهوری اسلامی تشکل شده بود، ده‌ها شورای مستقل دانشگاهیان برای اداره امور محیط‌های آموزشی به وجود آمده بود، دانشگاه‌ها مکان برگزاری جلسات بحث سیاسی و نشست‌های مبارزاتی دانشجویان و زنان و کارگران و مراسم روز جهانی کارگر، روز جهانی زن و... بود. نمی‌دانستند که قدرت و تاثیر دانشگاه به عنوان سنگر آگاهی و انقلاب و دانش بود که جمهوری اسلامی را مجبور کرد در سال ۱۳۵۹ به دانشگاه هجوم بیاورد و آن را به زور تعطیل کند.

تنها تشکیلاتی که به نسل دانشجویان بعد از جنگ معرفی شد «دفتر تحکیم وحدت» بود. تشکیلاتی ساخته رژیم که نقش بازوی تبلیغاتی و آنتن را برای جمهوری اسلامی در بین دانشجویان به عهده داشت. «دفتر تحکیم» در سراسر دوران حیاتش تشکیلات مبارزاتی و مستقل جنبش دانشجویی نبود بلکه تشکیلاتی بود برای سرکوب، کنترل و به کج راه کشاندن فکر و عمل دانشجویان در خدمت حفظ نظام.

از اواخر دهه ۱۳۷۰ اما اندیشه مارکسیستی دوباره به محیط‌های دانشجویی راه یافت و برای خود هوادارانی پیدا کرد. بخشی از دانشجویان مبارز و روشن‌بین با گرایش‌های مختلف چپ کوشیدند بر بستر شرایط تغییر یافته

سیاسی متشکل شوند. اندیشه‌های چپ را بهتر بشناسند و هم زمان مارکسیسم و افکار پیشرو و شعارهای آزادیخواهانه را در دانشگاه‌ها تبلیغ کنند. با استفاده از روزنه‌ها و امکانات نیمه علنی دست به انتشار نشریات مستقل دانشجویی بزنند. جلسات بحث و گفت و گو و کلاس‌های آموزشی سیاسی و اجتماعی تشکیل دهند؛ در مناسبت‌های تاریخی مراسم برگزار کنند؛ و در برابر فشارها و اقدامات مرتجعانه مقامات دانشگاه اعتراض سازمان دهند. ضرورت جمع‌بندی از نقاط قوت و ضعف حرکتی که تا سرکوب چپ دانشجویی در پاییز ۱۳۸۶ ادامه یافت هنوز باقی است. این کار می‌تواند مصالح دست اولی در اختیار نسل امروز قرار دهد.

راهگشا یا مانع؟

با فروکش کردن مبارزات سال ۸۸ بخشی از نیروهای فعال و رادیکال دانشجویی از صحنه خارج شدند بی‌آن که تجربه‌های مبارزاتی ارزشمند خود را به نوسیدگان منتقل کنند. حالا رژیم فضاهای مبارزه علنی در دانشگاه‌ها را تا آنجا که برایش امکان داشته بسته است. می‌خواهند هر شکل از اعتراض را به ویژه در محیط‌هایی که سابقه مبارزات رادیکال تر دارند در نطفه خفه کنند. سهمیه بسیج را در دانشگاه‌ها افزایش داده‌اند. تهدید دانشجویان مبارز به شناسایی و اخراج بالا گرفته است. این شرایط نسل امروز دانشگاه را به سمت پنجره‌های «کماکان باز» و «راه‌های بی‌دردسر» می‌راند. قفل شدن در فضای مجازی جای تحرک در دنیای واقعی و ارتباط و همبستگی در محیط‌های زنده مبارزاتی را می‌گیرد. استفاده از یک ابزار ارتباطی به یگانه مفهوم ارتباط تبدیل می‌شود. نوشتن درد دل‌های اجتماعی، گذاشتن کامنت‌های اعتراضی و گرفتن لایک‌های متعدد می‌تواند ارضاء کننده باشد. بی‌آن که نهایتا تغییری در افکار جامعه به وجود بیاید و بذر مقاومت و شورش بیاشد.

تشویق جوانان به حضور در فضای مجازی توطئه برنامه‌ریزی شده‌ای از طرف سرمایه‌داری جهانی و جمهوری اسلامی نیست. تا آنجا که به هیئت حاکمه ایران مربوط است می‌بینیم که با صرف هزینه‌های بسیار در پی محدود کردن تبادل آزادانه اطلاعات و جلوگیری از افشاگری‌هایی است که در مورد جنایات و فساد رژیم در اینترنت صورت می‌گیرد. ولی فضای سرکوب و بی‌آرامی باعث می‌شود که بسیاری از جوانان و روشنفکران به ابراز وجود فردی، «هویت فردی» و مبارزه فردی گرایش پیدا

کنند. گمان کنند که به هیچ چیز تعلق و تعهدی ندارند یا نباید داشته باشند. از انضباط و فکر متمرکز و عمل ادامه‌دار گریزان باشند. این گرایش‌ها و روحیات یک مانع مشخص در برابر تشکل‌پذیری است و رفع آن نیاز به بحث و چالش و مبارزه فکری مشخص با «اسیران فضای مجازی» دارد.

رویایی‌های امروز باشیم!

جنبش دانشجویی در همه کشورها، در مقاطع معینی نقش برانگیزاننده جنبش مردم را بازی کرده است. پروراندن رویای یک دنیای متفاوت، به هیچ انگاشتن سنت‌ها و روابط دست و پا گیر کهنه، حرکت خلاف جریان در دوره‌های بی‌تحرکی و نومیدی عمومی، از ویژگی‌های بارز این جنبش بوده است. از نظر تاریخی، بسیاری از عناصر پیشرو و انقلابی که نیروی اولیه احزاب پیشاهنگ کمونیستی را تشکیل داده‌اند از دل جنبش دانشجویی برخاسته‌اند. افت و خیز در شرایط عینی و ذهنی جامعه بدون شک بر وضعیت جنبش دانشجویی و دامنه نفوذ سیاسی‌اش تاثیر می‌گذارد اما خصوصیات و ویژگی‌های پایه‌ای این جنبش را تغییر نمی‌دهد. قشر دانشجو هم چنان از حساسیت سیاسی بالایی برخوردار است و خطوط و گرایش‌های طبقاتی گوناگون در صفوفش بازتاب می‌یابد.

دوران پیشرویی ما دوران فوران خشم توده‌ها در سراسر دنیای سرمایه‌داری است. دوران فرو ریختن آتوریت‌های کهنه و تغییرات بزرگ در صف آرایی قدرت‌ها آغاز شده است. علیرغم دشواری‌های مبارزه انقلابی و تاخت و تاز نیروهای ضد مردمی (از امپریالیست‌ها گرفته تا مرتجعان بنیادگرای مذهبی و ناسیونالیست‌های برتری طلب) فضای مساعدی برای تدارک انقلاب اجتماعی و متشکل کردن خشم و اعتراض کارگران و زنان و جوانان و همه ستمدیدگان در حال شکل‌گیری است. دختران و پسران پیشرو و شورشگر می‌توانند فراتر از مسائل و مشکلات روزمره «خود» به روابط و ارزش‌های مسلط نگاه کنند. می‌توانند ریشه ستم‌ها و تبعیض‌هایی که در چارچوب دانشگاه به چشم می‌آید را در کارکرد عمومی نظام حاکم و منافع طبقه حاکمه پیدا کنند. می‌توانند به صف انقلاب کمونیستی که تنها الترنتاتیو واقعی و ریشه‌ای در برابر وضع موجود است بپیوندند و در شمار رویایی‌ها، رویاآفرین‌ها، بیایید تا از مناسبت شانزدهم آذر امسال برای فراگیری کردن این ایده در بین دانشجویان مبارز و رادیکال استفاده کنیم. ■

در جمهوری اسلامی، سخنرانی‌های پخش شود که در آن سران حکومت به علت شیعه بودن کافر یا مشرک معرفی می‌شوند؛ یا کافران و مشرکان شیعه مستوجب مرگ قلمداد می‌شوند؟

تجربه دو دهه اخیر در کشورهای منطقه نشان داده که سلفی‌ها در پیشبرد اهداف خود جدی هستند و در این راه حاضرند به بدترین و تکان‌دهنده‌ترین جنایت‌ها دست بزنند. این‌ها در جوامع مختلف با اتکاء به تضادهای واقعی، از فقر مادی و فقر فرهنگی گسترده گرفته تا ستم‌های مذهبی و قلداری و تجاوزگری امپریالیست‌ها، در حال جذب نیرو هستند. کردستان ایران هم از جنس تفلون نیست که چنین جریان‌اتی نتوانند به آن بچسبند. این وظیفه مهم به دوش نیروهای انقلابی و شخصیت‌ها و مبارزان آزادیخواه و نواندیش در کردستان است که ماهیت و عملکرد جریان سلفی و

افق تیره و تاری که برای جامعه ترسیم می‌کند را علیرغم هر تضادی هم که با رژیم جمهوری اسلامی دارند پیگیرانه افشا کنند. اپوزیسیون ترقیخواه و سکولار در برنامه‌های رادیو و تلویزیونی خود باید به ایدئولوژی ترسناک، زن‌ستیزی، کافر‌کشی و ضدیت سلفی‌ها با هر چه مدرن و امروزی است بپردازد. نباید این واقعیت را دست کم گرفت که بسیاری از جوانان ناآگاه و محروم در کردستان که از ستم حکومت مرکزی شیعه در رنجند، تحت تبلیغات سلفی‌ها ریشه بدبختی خود را در اختلاف بین شیعه و سنی و دست بالا داشتن شیعه‌ها می‌بینند و از پرچم جهاد (یا در واقع مبارزه قهرآمیز) علیه ستمگر در دست سلفی‌ها به هیجان می‌آیند. به علاوه از امکانات مالی و امتیازات یا وعده‌هایی که جریان سلفی به پشتوانه حامیان قدرتمند و دولت‌های منطقه در برابر این جوانان می‌گذارد هم نباید غافل شد. اگر نیروهای اپوزیسیون رژیم در کردستان به بهانه «مذهب امر شخصی مردم است» و یا دشمن عمده در کردستان جمهوری اسلامی است و نباید با «انگشت گذاشتن روی تضادهای فرعی به تفرقه در بین مردم کرد دامن زد» در مقابل این جریان سکوت اختیار کنند زیر پای خود را خالی کرده‌اند.

افشای ماهیت و برنامه سیاسی سلفی‌ها بخشی از مبارزه ایدئولوژیک و سیاسی ضروری برای سازماندهی و تدارک انقلاب اجتماعی به رهبری کمونیست‌ها در جامعه است. فقط با افشاجاری از وضع بد اقتصادی کارگران و تمرکز تبلیغات بر روی مسائل معیشتی زحمتکشان نمی‌توان این کار همه جانبه را سازمان داد. ■

کاوه اردلان

صدای پای سلفی‌ها در کردستان ایران



ارتجاع در ارتجاع!

و ندارند. از همان زمان انقلاب ۵۷ بخشی از مالکان بزرگ و ملاحای سنی و قشرهای سنتی شهر و روستا در ارتباط با حکومت خمینی قرار گرفتند تا از افتادن کردستان به «چنگ کمونیست‌های کافر» جلوگیری کنند. این نیرو ضعیف‌تر از آن بود که در کردستان کاری از پیش ببرد. بنابراین خیلی زود منزوی شد و صحنه را خالی کرد. اما در پیله باقی ماند و بعد از سرکوب جنبش کردستان و استقرار نیروهای اشغالگر جمهوری اسلامی در سراسر منطقه، به شکل خزنده فعالیت کرد. این جریان سنی با حکومت شیعه تضادهای مهمی داشت و به همین علت تحت فشار هم بود. حالا پایه‌های این جریان و به قولی نسل جوان‌شان به طعمه مناسبی برای سلفی‌ها در کردستان تبدیل شده‌اند.

شاید اگر جمهوری اسلامی با چنین بحران‌های خردکننده‌ای در سطح ملی و بین‌المللی روبرو نبود، به سادگی از کنار فعالیت سلفی‌ها نمی‌گذشت و به شکل متمرکز به پیگرد و سرکوب آنان می‌پرداخت. اما حالا رژیم در وضعی گیر کرده که مجبور است مرتباً حساب و کتاب کند. به فلان جریان امتیاز بدهد. جنب و جوش آن دیگری را نادیده بگیرد. و حتی علناً با بعضی از گروه‌های مخالفش برای از سر گذراندن خطرات بزرگتر یا تضعیف دشمنان عمده‌تر زد و بند کند. اگر می‌خواهید بدانید که رژیم چقدر دارد در برابر سلفی‌ها در کردستان کوتاه می‌آید باید به خطبه‌های امامان سلفی و سی‌دی‌های تبلیغی آنان که در سطح شهرهای کردستان وسیعاً توزیع می‌شود و در خیابان‌ها به فروش می‌رسد رجوع کنید. آیا می‌توانید باور کنید که

دولت آمریکا بودند و توسط کمک‌های مالی و تسلیحاتی غرب در جریان جنگ افغانستان (دهه ۱۳۶۰) پروار شدند، سلفی جهادی به حساب می‌آمدند. غیر جهادی‌ها می‌گویند که به جهاد برای استقرار و گسترش دین اسلام معتقدند اما بر سر زمان و نحوه اعلام جهاد با جهادی‌ها اختلاف نظر دارند.

ممکنست برسید که چطور سر و کله این جریان در کردستان پیدا شده؟ شاید سرچشمه این مساله را بتوان در همان جنگ افغانستان هنگام اشغال توسط شوروی سابق پیدا کرد. آن سال‌ها گروهی از کردهای مسلمان مرتجع عراقی به نیروهای مجاهدین افغان پیوستند تا در کنار آن‌ها با کفار جهاد کنند! همین‌ها بودند که در جریان «جهادی» که پشتش آمریکا قرار داشت القاعده‌ای و سلفی شدند و بعد از خروج نیروهای شوروی از خاک افغانستان دوباره به عراق برگشتند. کمی بعد، جنگ اول ائتلاف غرب با عراق اتفاق افتاد. نتیجه شکست صدام حسین در آن جنگ، تشکیل حکومت کردی در منطقه کردستان عراق زیر چتر نیروی هوایی آمریکا و متحدانش بود. القاعده‌ای‌های کرد هم از این وضع استفاده کردند و در منطقه فعال شدند. مجامع آشکار و پنهان مذهبی خود را سازمان دادند و با استفاده از پیوندهای طبیعی منطقه‌ای با بعضی از ملاهای مرتجع سنی در کردستان ایران هم ارتباط گرفتند.

بالتر از چند دهه نفوذ اجتماعی جریان‌های چپ و ترقیخواه در کردستان ایران گفتیم اما معنایش این نیست که در آن جا نیروهای متعصب مذهبی و افکار و اعمال مرتجعانه هیچ پایه‌ای نداشتند

دوستی می‌گوید چند هفته پیش قرار بود یک خواننده زن به نام ژویوار شیخ السلام کنسرتی ویژه زنان در سنج برگزار کند. اما عده‌ای با ریش و پشم جلوی در تالار فجر (محل برگزاری کنسرت) تجمع کرده و به برگزاری چنین کنسرتی معترض شدند. اعتراض‌شان این بود که زنان طبق قوانین اسلام حق آواز خواندن ندارند، چه برسد به این که کنسرت بدهند حتی اگر فقط برای زنان باشد. از قرار نیروی انتظامی شهر که هر تجمع حق‌طلبانه مردم را با ضرب و شتم و بگیر و ببند به هم می‌ریزد از این حرکت حمایت کرده و دست معترضان را باز گذاشته است.

اما این جماعت قرون وسطایی مرتجع چه کسانی بودند؟ حتماً تا به حال اسم سلفی‌ها را شنیده‌اید. این نام شاخه‌ای از پیروان مذهب سنی است که در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا خیلی فعال شده‌اند. در چند سال گذشته خبرهای متعددی از پا گرفتن و سازماندهی این شاخه مذهبی در شهرهای مختلف کردستان ایران منتشر شده است. حتی دو سال پیش که چند بمب در کردستان منفجر شد رژیم اسلامی چندین نفر را به جرم انجام این عملیات‌ها دستگیر کرد. ۶ نفر از آن‌ها به جرم سلفی بودن و اقدام به بمب‌گذاری حکم اعدام گرفتند که هنوز در حبس بسر می‌برند.

با وجود این، از شواهد بر می‌آید که جمهوری اسلامی بدش نمی‌آید از نیروی ضربت سلفی‌های متعصب برای ترویج افکار مذهبی و ضد کمونیستی و حمله به هر نشانی از آزادیخواهی و نواندیشی استفاده کند. گفته می‌شود که امامان جریان سلفی گروهی از جوانان را برای برگزاری مراسم نماز جمعه خودشان بسیج کرده‌اند که تعدادشان هم کم نیست. گسترش نفوذ این جریان در محیط کردستان که طی چند دهه گذشته مرکز تبلیغ و ترویج افکار و سیاست‌های ترقیخواهانه و چپ بوده واقعاً مایه نگرانی است.

برای اینکه بفهمید جریان سلفی چقدر مرتجع است بهترست از اسمی که برای خود انتخاب کرده‌اند شروع کنیم. سلفی‌ها به عصر «مسلمانان سلف» رجوع می‌کنند. یعنی عصر محمد و اصحاب او. می‌گویند اسلام واقعی جز این نیست و بقیه شاخه‌های اسلامی همگی «مسلمان خلف» هستند. بنابراین سلفی‌ها مخالف هرگونه دست‌کاری و افزودن احکام جدید به احکام اولیه اسلام برای هماهنگ کردن دین با تغییرات زمانه‌اند. اما خود سلفی‌ها به دو دسته جهادی و غیر جهادی تقسیم شده‌اند. امروز مرکز فعالیت جهادی‌ها کشور مصر است. سران جریان «القاعده» که زمانی تحت حمایتی

خانه سینما: تصویر یک تضاد

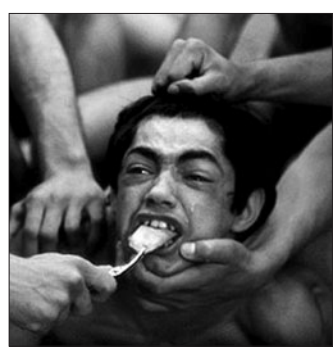
بخش دوم

یک سناریوی متفاوت

در بخش اول این نوشته (نشریه آتش شماره ۱۱) به بستر تاریخی تاسیس خانه سینما پرداختیم. ربط ایجاد آن با اهداف فرهنگی و سیاسی حکومت در آغاز دهه ۱۳۷۰ را نشان دادیم و بالاخره به علل بروز تضاد میان این نهاد صنفی با دستگاه سانسور و کنترل فرهنگی رژیم در پرتو تشدید تضادهای درونی طبقه حاکمه اشاره کردیم. نتیجه کار، صدور حکم تعطیل خانه سینما در سال گذشته بود. اینک می‌کوشیم به چالش‌های سیاسی و ایدئولوژیک بر سر آزادی بیان و تشکل و پرسش‌هایی که در این زمینه باید به ذهن هر سینماگر مردمی راه یابد بپردازیم. و از دل این پرسش‌ها خطوط کلی آزادی‌ها و رابطه هنرمندان و نهادهای فرهنگی را با دولت در جامعه‌های انقلابی و آترناتیو را ترسیم کنیم.

فراز و نشیب‌های خانه سینما و وضعیت کنونی‌اش شاید شماری از سینماگران معترض و ضد استبداد را با پرسش‌های زیر درگیر کرده باشد: اگر قرار بود قوانین را خودمان بنویسیم و چماق این حکومت بالای سرمان نبود، چه می‌نوشتیم و چه چارچوبی برای فعالیت‌های سینمایی تعیین می‌کردیم؟ خط قرمزمان کجا بود؟ اصلا خط قرمزی داشتیم؟ مثلا اگر سناریویی ارائه می‌شد که در آن جهل و تعصب مذهبی، بنیان خانواده مردسالار و پدرسالار، سنت‌های کهنه و ناسیونالیسم، آشکارا به چالش و نقد کشیده شده بود، یا حق شورش علیه ستمگری در هر عرصه‌ای از جامعه و علیه هر آتوریت‌های (از درون یک خانواده گرفته تا کارگاه و کارخانه و مدرسه و دانشگاه و اداره و خیابان) آشکارا تبلیغ شده بود، به آن اجازه ساخت می‌دادیم؟ دست سینماگرانی که می‌خواستند آن را تولید کنند می‌گرفتیم؟ یا بر عکس، جلوی پای‌شان سنگ می‌انداختیم و «دوستانه» توصیه می‌کردیم که در سناریو تغییراتی بدهند؟

اگر در ایران سینماگری پیدا می‌شد که می‌خواست به شیوه پیر پائولو پازولینی دل و روده دستگاه روحانیت را بیرون بکشد و در فیلم هایش پنبه عوام‌فریبان مذهبی را بزند طبق قانون مورد نظر ما از



آزادی برخوردار می‌شد یا نه؟ آیا به بهانه «احترام به عقاید و باورهای اکثریت» یا «پاسداری از مقدسات» از کارش جلوگیری نمی‌کردیم؟ یا بدتر از این، به او اتهام «فتنه انگیزی و ایجاد تفرقه و کمک به دشمنان» نمی‌زدیم؟

اگر با سینمای زیرزمینی، با سینماگرانی که نمی‌خواستند در چارچوب‌های رسمی فعالیت کنند، روبرو می‌شدیم چه واکنشی نشان می‌دادیم؟ تلاش می‌کردیم هر طور شده آنان را سر به راه و جذب کنیم، یا برعکس از این فضاها و چالش‌ها استقبال می‌کردیم؟ پاسخی که به این سوالات داده می‌شود صرفا محک «آزادمنشی، نواندیشی یا انقلابی‌گری» سینماگران نیست. بلکه چارچوب و جهت گیری مهمی برای مبارزه با نظام سیاسی و فرهنگی سرکوبگر حاکم بر ایران در اختیار آنان قرار می‌دهد. معیارهای اتحاد مبارزاتی در صفوف سینماگران را مشخص می‌کند. اعلام می‌کند که خواهان چه سینمایی، چه خانه سینمایی، هستند. تفاوت‌شان با حاکمان واپس‌گرا و ضد مردمی چیست. نقش و تعهد خود را به عنوان هنرمندان و فکرسازان نسبت به جامعه چه می‌بینند. بنابراین اگر دعوی کنونی سینماگران بر سر بازگشایی خانه سینما به بهانه «تاکتیک» یا «حفظ امنیت» به این جا محدود بماند که «ما داشتیم در چارچوب قانونی جمهوری اسلامی و مصوبات تاکنونی فعالیت می‌کردیم پس چرا خانه‌مان را تعطیل کردید»، فقط و فقط نمایش ضعفی است که حاکمان مستبد را در بسط اختناق جری‌تر می‌کند. این محدودنگری و محافظه‌کاری، مبنای فکری نادرستی را در مورد رابطه تشکل‌های مستقل قشرهای مختلف مردم با نظام حکومتی انتشار می‌دهد. خشت اول را کج می‌نهد. بگذریم از این که جمهوری اسلامی بارها نشان داده اعتنایی به این مظلوم‌نمایی‌ها و قانون‌گرایی‌ها نمی‌کند.

فراتر از این، تجربه خانه سینما این سوال را به ذهن کمونیست‌ها و مبارزان نواندیش و انقلابی می‌آورد که در جامعه سوسیالیستی فردا حقوق، مسئولیت‌ها و محدودیت‌های سازمانی مستقل

از حکومت (مثلا انجمن یا اتحادیه سینماگران) چه خواهد بود؟ درجه استقلالش از اصول و جهت‌گیری‌های سیاسی و فرهنگی حکومت تا چه اندازه خواهد بود؟ آیا دولت انقلابی فردا، خود به نام سینماگران و هنرمندان و با هدف کنترل عرصه سینما دست به کار ساختن سندیکا یا اتحادیه دولتی خواهد شد و نمایندگان و همفکران خود را در راس آن خواهد نشاند؟ آیا هنرمندان را به حال خود خواهد گذاشت تا در «جزیره خود» هر چه خواستند تولید کنند و به جامعه ارائه دهند؟ زمانی که اختلاف‌ها و درگیری‌های سیاسی در درون جامعه یا سطح بین المللی پیش آید، آیا دولت نهادهای جامعه مدنی را به زور به خط خواهد کرد؟ و اگر همراهی نشان ندادند درشان را خواهد بست؟

در این زمینه، تجربه‌های مثبت و منفی شوروی و چین در قرن بیستم (پیش از آنکه طبقه سرمایه‌دار جدید در آن‌ها به قدرت برسد و دولت و نظام سوسیالیستی را سرنگون کند) آموزه‌های ارزشمندی در بر دارد. جهت گیری و رویکرد دولت سوسیالیستی نسبت به هنر و فرهنگ باید چنان باشد که قوه تخیل و خلاقیت و تنوع هنری را دامن بزند و عرصه را برای چالش سالم بین افکار و دیدگاه‌ها باز کند. تا آنجا که به رسانه‌های عمده کشور مربوط می‌شود سیاست گذاری کلان، تامین بودجه، تعیین اولویت‌های تولید و انتشار، و نحوه استفاده از این ابزار ارتباطی و آموزشی در حیطه اختیارات دولت است. رسانه‌های عمده (به عنوان ابزار تبلیغات و اطلاع رسانی و آموزش) یک ستون قدرت سیاسی هستند و «به حال خود رها کردن» و کم بها دادن به نقش آن‌ها به تقویت نیروهای سرمایه‌داری و واپس‌گرا در جامعه خواهد انجامید و ساختمان سوسیالیسم را تضعیف و تخریب خواهد کرد. در جوامع سرمایه‌داری هم رسانه‌های عمده چنین نقش مهمی دارند و طبقه حاکمه چه به شکل قانونی و چه به شکل «دفاکتو» آن‌ها را در اختیار خود دارد.

در عین حال، در جامعه سوسیالیستی رسانه‌های مستقل از حکومت نه فقط باید مجاز باشند بلکه باید به میزان قابل توجهی از پشتیبانی مالی و تسهیلات حکومت بهره مند شوند تا توانایی رقابت در این عرصه را داشته باشند. دولت سوسیالیستی و پرولتاریا به مثابه طبقه انقلابی می‌تواند چنین کند چرا که چالش فکری و ایدئولوژیک و سیاسی را بخش مهمی از فرایند ساختن دنیای نوین و رهایی انسان‌ها از هر شکل ستم و استثمار می‌داند و از آن هراسی به دل راه نمی‌دهد. به تجربه فهمیده است که مخالفت و چالش نقشی حیاتی در پیشبرد جامعه انقلابی و نوسازی دائمی مسیر

سوسیالیسم بازی می‌کنند. این بخشی از فرایند دائمی جست و جوی حقیقت و یافتن راه‌هایی است که مردم جامعه را بهتر بشناسند و در خدمت منافع نوع بشر تغییرش دهند. در مقابل، کسانی که اسیر دیدگاه‌ها و ارزش‌های جزمی مذهبی (و شبه مذهبی) هستند درک نمی‌کنند که چرا باید به استقبال مخالفت و چالش رفت. از نظر آن‌ها، دیدگاه‌های علمی و منتقد که جهان پیرامون را پویا و دایما در حال تغییر می‌دانند مضرند. دیدگاه‌هایی که اصول خشک و تغییر ناپذیر دینی و روایات و تفاسیر اسطوره‌ای و خرافی و ماوراء الطبیعه را باور ندارند، نباید اجازه تبلیغ و ترویج بگیرند. چرا که این‌ها همه کفر است و ضد الهی و مستوجب آتش دوزخ!

تجربه جوامع سوسیالیستی تأکیدی بر این واقعیت هم هست که زندگی صرفا «تامین نان شب» نیست. زندگی عرصه‌ای است که در آن دیدگاه‌ها و ارزش‌های ایدئولوژیک شکل می‌گیرند، منعکس می‌شوند و انتشار می‌یابند. زندگی صحنه مبارزات ایدئولوژیک بر سر دیدگاه‌ها و ارزش‌های متضاد هم هست. اینکه مفهوم زندگی چه باشد، زندگی انسان‌ها چگونه سپری شود و خطوط آینده چگونه ترسیم شود کاملا به این مبارزات ربط پیدا می‌کند. هنر و فرهنگ به این نیازهای عمیق فکری و روحی انسان‌ها پاسخ می‌دهد.

دولت سوسیالیستی باید برای تولید آثار هنری و فرهنگی از جمله آثار سینمایی که هزینه زیادی دارد به هنرمندان حرفه‌ای و نیز به هنرمندان گروه‌های هنری آماتور یارانه و امکانات و فرصت ارائه گسترده آثار بدهد. این به ویژه باید شامل حال هنرمندان و آثاری شود که مستقل از دولت هستند و احتمالا ایده‌ها و دیدگاه‌هایی را ارائه می‌دهند که مخالف سیاست و عملکرد حکومت سوسیالیستی در این یا آن مقطع است. این کمک‌ها حتی باید شامل حال کسانی باشد که با اصول و اهداف پایه‌ای دولت هم مخالفند.

دولت سوسیالیستی نه فقط باید مخالفت را مجاز بداند بلکه باید به آن ارج نهد و نیروی جوشش فکری و گونه گونی سیاسی، فلسفی، روشنفکری و فرهنگی را تشویق کند. باید برای ایجاد فضای تلاش کند که در آن مخالفت و جوشش و تنوع فکری شکوفا شود. این مساله باید به شکل حقوق و آزادی‌های قانونی و مدنی مردم آزادی بیان و اجتماع و تشکل، آزادی مخالفت و اعتراض در قوانین کشور منعکس شود و جزئی از سیاست و عمل حکومت باشد. ■

سعید سبکتکین



یک نگاه

مدافع زن‌ها نبوده. داستان خودشو داره که باید بدونی. اما تو چرا تظاهرات کردی؟ دنبال چی بودی؟

دنبال این که بتونم فرزندم رو بدون تعرض شوهرم بزرگ کنم. دنبال راحتی و آرامش بودم.

چرا فکر کردی تظاهرات کردن میتونه تو رو به این چیزا برسونه؟

پُر پبله هستی! گیر میدی! چه میدونم. فکر کردم با تظاهرات اینا میرن و یه چیزی میاد که طرفدار ماست.

آره گیر میدم و تو باید جواب چراها را بدونی.

تو یه فکری داری.

آره.

مثلا چی؟

مثلا این که تو پُر از خشم و درد و تجربه‌ای. از نظام متنفری و میخوای آزاد باشی. اما نمیدونی چطوری باید این کارو بکنی.

آره. درد و تجربه دارم اما به چه دردی میخوره؟

به خیلی دردا. گفתי همه همکارای زنت هم تجربه‌هایی مثل تو دارن. شما میتونین با هم دیگه یکی بشین و به جای این که فقط درد دل کنین کارای دیگه بکنین.

مثلا چه کارا؟

مثلا اینکه بدونین که چرا چیزا اینطوره. راه تغییرو یاد بگیرین. به جای این که هی مقاومت کنین و واکنش نشون بدین، حمله کنین.

ها؟؟؟؟ چی میگي؟ یعنی چی؟

میشه دستجمعی جلوی توهین و تحقیر وایسین. شماها نه اتحادیه‌ای دارین که حامی تون باشه و نه تشکلی. اما میشه خودتون چیزی بسازین که نشون بده یک جمعین و قدرت دارین. علیه تبعیض تو محیط کار مبارزه میکنین و علیه همه چیزایی که گفتم.

خوب میگي اما انگار سرت بوی قرمه سبزی میده ها...

آره. اما اشکالی داره؟

اصلا.

میتونی آینده‌ای به جز اینی که ادامه در صفحه ۸

بیا سر دو تا چیز روشن تر حرف بزیم. یکی محیط کار تو و اذیت‌هایی که میشی. دومی جمهوری اسلامی و مذهب؟ به نظرت اینا چه ربطی به هم دارن؟

نمیدونم ربطشون چیه. اما نمیشه بی‌ربط باشه.

آره. نمیشه. از محیط کارت بگو؟ خیلی سخته.

همش باید خودتو جمع کنی؟ مراقب باشی؟

آره. از کارگر محل گرفته تا مدیر و افسر پلیس و راننده‌های مرد به ما راننده‌های زن مثل اثاثیه نگاه می‌کنن. به روز نویی به روز کهنه. یه روز بنجل یه روز به درد بخور. ترافیک و دود و دستمزد کم هم‌را «بی پدر» کرده اما برای راننده‌های زن همه چی چند برابره. ما همش باید مراقب سر و وضعمون باشیم. وقتی کسی پیشنهاد میده که بریم جای بخوریم باید حواسمون باشه که این کار باید توی جمع انجام بشه وگرنه برامون حرف در میارن. همه میخوان «بلندت» کنن. چون شغل «مردونه» انتخاب کردی پس حتما «کرم داری». حتا یک نفرشون با تو بی‌دلیل حال و احوال نمی‌کنه (دشنام و دشنام...). یکی فکر نمیکنه که داری نون شب بچه تو در میاری. بعضی وقتا به خودم میگم آخه این چه شغلی بود که توی این مملکت سگ مصب برا خودت انتخاب کردی؟

(دها مثال میزند از این که افسر پلیس با چه تردستی می‌خواست او را «بلند» کند. مدیر مجموعه می‌خواست او را صیغه کند و... هنگام حرف زدن از این تجربه‌ها صدایش از خشم به لرزه می‌افتد. عصبانی است. خیلی عصبانی.) در مورد این نظام چیزی نگفتی. چه نفعی داره که وضع زنایی مثل تو این جور باشه؟

حالم از نظام به هم خورده. یکی می‌گفت زمان شاه نظام طرفدار زنا بود. شاه چند همسری را قدغن کرده بود. اما از وقتی جمهوری اسلامی شده بدتر شد. من به هیچ سگی رای ندادم. موقع انتخابات اون موقع تظاهرات کردم.

اما خلیبا میگن رژیم قبلی هم

نه پس چی هستی؟ درس خونده‌ای که حرفای تو رو میفهمه.

یک دوستم می‌گفت جامعه ما مثل بازی‌های کامپیوتری میمونه.

یعنی چی؟

بازی‌های کامپیوتری را ندیدی؟ نه. چطوره؟

تو بازی‌های کامپیوتری هر کی را بکشی امتیاز می‌گیری. جامعه ما هم اینطوره. بکش، امتیاز بگیر. جامعه ترسناکیه. اما خیلی از مردم هوای همدیگه رو دارن. از خودت و محیط کارت بگو.

همه عمرم کار کردم. خیاطی، کلفتی، سوزن دوزی، پرستاری و... دوست داشتم روی پای خودم باشم. از گدایی بیزار بودم. بچه هامو دوست داشتم و برای اینکه زندگی بهتری نصیب اونا بشه همیشه کار کردم. مرتیکه (دشنام و دشنام...) از قدرت من سوءاستفاده کرد. این به ضررم تموم شد. باید خرجی اونو هم می‌دادم. خدا زنو برای بدبخت بودن خلق کرده.

خدا؟ میتونی بگی خدا کیه؟

(فاه فاه می‌خندد). بی‌خدایی؟ مسافر بی‌خدا داشته ام.

بله. بی‌خدا هستیم. تو هم بیخدایی. چون خدایی وجود نداره. اشکالی داره؟

نه. اشکالی نداره. چون خدا طرف ما نیست.

حرف من این بود که خدایی وجود نداره که بخواد طرف کسی باشه. خودمونیم و خودمون.

پس خیلی بیخدایی.

توپ! حالا بیاروی زمین. چرا فکر میکنی اوضاع اینطوره؟ از محیط کارت بگو؟ چی بسرت میاد؟

خودت که یه کوچولوش رو دیدی. مرتیکه میمون به من میگه پیر زشت (دشنام...)

ولی تو قشنگی

اینو تو میگي. اما برای مردا، زنی که ۴۰ سال رو پشت سر گذاشت تمومه. «تیکه» تا ۲۵ سالگی «تیکه» اس.

همیشه صورتم کبود و زرد بود جلوی در و همسایه خجالت می‌کشیدم. یک روز دست بچه مو گرفتم و رفتم. رفتم...

چرا طلاق نگرفتی؟

پیش قاضی فیلم بازی کرد. وانمود کرد که من سر به راه نیستم. «رفیق» دارم. قاضی طرف اونو گرفت. گفتم به صورتم نگاه کن و دست و بال شکسته ام. اما اینا تو این مملکت جرم به حساب نیما. «حرف، حرف مرده» وقتی دیدم حامی ندارم خونه رو ترک کردم. آپارتمانی اجاره کردم. زنا در و همسایه کمک کردن تا وسایل خونه تهیه کنم.

میدونه شما کجا زندگی میکنین؟

(دشنام...) معلومه که نمیدونه. توی دادگاه تقاضای نفقه کردم. تقاضای یارانه خودم و بچه مو که طبق قانون به مرد سرپرست خانوار پرداخته میشه اما مال ماست. دادگاه گفت آدرس بده تا بیاد اینا رو بپردازه. از خیرش گذشتم. چطور میتونم به این... (دشنام) آدرس بدم.

چند سالته؟

چهل و چند سالمه. ۱۶ سالگی ازدواج کردم. ۵ تا بچه دارم. همشون ازدواج کردن و این آخری مونده پیش من که مدرسه میره. کمی سواد دارم.

۵ تا بچه؟ توی این سن؟ عقلت کجا بود؟

(قهقهه تلخی می‌زند). شما درس خونده‌ها که نمی‌فهمین. چه میدونم. عقلم سرچاش نبود. به نظر تو مردا، زنارو برای چی میخوان؟ انگار نمیدونی. ما «تیکه» هستیم. اگر فهم و شعور نداشته باشیم «تیکه» ای برا این که لقمه چپ بشیم. خدا ما رو خلق کرده برای این که مردا هرکاری میخوان با ما بکنن. تعرض کنن. آستن کنن. کتک بزنن. دور بندازن. ما «تیکه» هستیم.

(به او می‌گویم می‌شود کنار بزنی کمی آرام‌تر با هم گپ بزنی؟ راننده ماهری است. وسط ترافیک، حرفهای زشت رانندگان مرد را نشنیده می‌گیرد، ویراژ میدهد و جایی توقف میکند.) خبرنگاری؟

سوار تاکسی «ویژه بانوان» می‌شوم. چون راننده زن است در صندلی جلو می‌نشینم. راحت. بی‌نگرانی از هرنگاهی، بدون اجبار برای مجاله کردن خودم؛ و هی روسری را پائین‌تر آوردن، زانوها را به هم چسب کردن.

قبل از حرکت مرد مسئول رانندگان مزخرفاتی بار زن راننده می‌کند. به سن و سال او گیر می‌دهد و این که او زیبا نیست. زن راننده جواب او را با زبان خود او می‌دهد. در لحن زن شادی می‌بینم. چون جواب طرف را داده.

به راه می‌افتیم. در چهره راننده خیره می‌شوم. با وجود این که تعداد تاکسیرانان زن روز به روز بیشتر می‌شود اما هنوز برایم جالب است انتخاب شغلی «مردانه» در جامعه‌ای ضد زن. خوب شد که در ترافیک گیر می‌کنیم و فرصت پرسش و پاسخ مهیا می‌شود. زن یک ریز به زمین و زمان دشنام می‌دهد.

می‌پرسم چرا این قدر عصبانی هستی؟

چرا نباشم؟

دلایل زیادی داره که باشی.

با سوادی؟ دانشجویی؟

تو همین مایه‌ها. شنیدم که گفتمی بچه‌ات را مجبوری تنها بذاری و سر کار بیایی.

آره. صبح میره مدرسه ساعت ۲ میاد. من هم از شیفت صبح همین موقعا برمیگردم خونه. نهارشو میدم و ساعت ۳ برای شیفت بعد بر میگردم سر کار. گاهی تا ساعت ۳ صبح. این همه وقت اون تو خونه تنهاست.

همسرت چی؟

(رگبار دشنام‌های شنیده و ناشنیده از دهانش شلیک می‌شود). همسرم؟ ... پست، اشغال، آدمخور... اما همیشه آستین‌هاش برای وضو گرفتن بالاست. خدا و پیغمبر از دهنش نمیفته.

اینم یک جور کسب و کاره. طلاق گرفتی؟

نه. اما در رفتم. کتک می‌زد. یک روز دنده ام شکسته بود، روز بعد دماغم، روز دیگه دستم. از بس



نظام آموزش جهل

جمهوری اسلامی پس از تصاحب انقلاب مردمی همه چیز و از آن جمله آموزش را تحت کنترل خود گرفت. از آنجا که با نقش دانشجویان در شکل‌گیری مبارزات انقلابی به خوبی آشنا بود و می‌دانست که دانشجویان در برابر جهل، خرافه و آموزش مکتبی به آسانی تسلیم نخواهند شد، سیاست سرکوب دانشگاه را به اجراء گذاشت. «انقلاب فرهنگی» سال ۱۳۵۹، تصفیه دانشگاهیان و تغییر متون درسی، بخشی از راه‌های سلطه سیاسی و فرهنگی رژیم بود. در ادامه، سازمانی را هم به نام دفتر تحکیم وحدت حوزه و دانشگاه به منظور کنترل جنبش دانشجویی تشکیل داد.

اولین گام حکومت اسلامی در حوزه آموزشی کشور تلاش برای اسلامی کردن محتوای دروس بود. در نظام گذشته دین به شکل فرعی و حاشیه‌ای در مدارس تدریس می‌شد و در اغلب مواقع نقش «زنگ تفریح» را داشت. اما نظام جمهوری اسلامی به شکل مسخره‌ای کوشید به تمامی دروس از فیزیک و شیمی و زیست شناسی گرفته تا علوم انسانی دست درازی کند و به آن‌ها رنگ و بوی مذهبی و اسلامی بزند.

این هدف برای رژیم چنان مهم بود که حتی در قانون اساسی جمهوری اسلامی هم منعکس شد. اصل شانزدهم قانون اساسی می‌گوید: «از آنجا که زبان قرآن و علوم و معارف اسلامی عربی است و ادبیات فارسی کاملاً با آن آمیخته است این زبان باید پس از دوره ابتدائی تا پایان دوره متوسطه در همه کلاسها و در همه رشته‌ها تدریس شود». رژیم اسلامی با استفاده از فضای متوهم اول انقلاب و نفوذ افکار مذهبی در بین مردم توانست این شکل از قوانین را تقریباً بدون دردسر به تصویب برساند و آموزش علوم و معارف اسلامی را از دوره پیش از دبستان تا آخرین سطوح تحصیلی گسترش دهد.

اکنون بعد از گذشت سی و سه سال از شکل‌گیری این فضای آموزشی و افت و خیزهایش شاهد دو روند هستیم که

کاملاً به هم ربط دارند: یکم فرسایش و عقب‌رفت اندیشه و تفکر علمی و تلاش روزافزون حکومت برای انتشار نگرش خرافی و ضدعلمی. دوم، دلزدگی عمومی نسبت به مطالعه آکادمیک و درس خواندن به خاطر فضای بسته و تاریک حاکم بر محیط‌های آموزشی و متون درسی.

ابعاد اقتصادی حوزه آموزش

«آموزش و پرورش و تربیت بدنی رایگان برای همه در تمام سطوح، و تسهیل و تعمیم آموزش عالی.» این بند سوم از وظایف دولت جمهوری اسلامی است که ذیل اصل سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی نگاشته شده است. با وجود این سال‌هاست که از آموزش رایگان حتی در مدارس دولتی خبری نیست. اولین جرقه‌های شکل‌گیری آموزش غیردولتی به دوره ریاست جمهوری رفسنجانی و آغاز برنامه‌های خصوصی سازی در ایران باز می‌گردد. مدارس غیرانتفاعی با شهریه‌های گزاف شروع به کار کردند و شکاف طبقاتی در حوزه آموزش، بیشتر آشکار شد. فرزندان طبقات بالای جامعه در مدارس غیرانتفاعی، از امکانات آموزشی خاص و پیشرفته‌تر و نتیجتاً از فرصت‌های بیشتر در زمینه آموزش عالی و اشتغال برخوردار شده‌اند. در حالی که فرزندان طبقات و قشرهای فرودست جامعه از امکانات مناسب آموزشی محروم مانده‌اند. خصوصی‌سازی در حیطه آموزش تا جایی پیش رفته که هم اکنون

دانشگاه‌های دولتی، شعبات دوم خود را که شعبه پولی آن دانشگاه‌ها هستند با شهریه‌های بسیار بالا در کنار دانشگاه‌های پولی (آزاد، غیرانتفاعی، پیام نور، علمی کاربردی و...) راه‌اندازی کرده‌اند. بنا بر آمار رسمی ۷۸ درصد از قبول شدگان کنکور امسال جذب دانشگاه‌های پولی شده‌اند. در کنار این تصویر که حاکی از گسترش شکاف و نابرابری است، باید به تعداد رو به گسترش کودکان کار و پرتاب شدن هر چه بیشتر فرزندان خانواده‌های تهیدست به بیرون از دایره تحصیل و رشد آمار بیسودی در جامعه نیز اشاره کنیم.

زنان و آموزش

نظام اسلامی از روز اول تولدش تلاش کرد حجاب را اجباری کند و سیاست تفکیک جنسیتی را در اماکن عمومی پیش ببرد. این کار عملاً در سال ۱۳۶۰

ما خواهان نظامی آموزشی هستیم که تا دوره تدارک آموزش عالی برای همه (چه شهروندان و چه ساکنان خارجی) رایگان و اجباری باشد. نظامی که در آن از مدارس پولی / غیرانتفاعی خبری نباشد و رتبه بندی و فشار رقابت برچیده شود.

با توجه به ترکیب چند ملیتی کشور ما خواهان تدوین و تدریس زبان‌های منطقه‌ای به عنوان بخشی از برنامه آموزش هر منطقه هستیم. به علاوه می‌خواهیم که با رشد توانایی‌های کشور، امکان یادگیری زبان‌های زنده ملل ساکن ایران (در کنار برخی زبان‌های بین‌المللی) به عنوان بخشی از برنامه نظام آموزش رایگان در دسترس همه شهروندان قرار گیرد.

ما خواهان دسترسی همگانی به موزه‌های علم، هنر، تاریخ و تاریخ طبیعی هستیم تا نسل‌های آینده با تاریخ و فرهنگ جهان و پیشرفته‌ترین دستاوردهای بشر آشنا شوند. ما خواهان به راه‌انداختن پارک‌ها و برنامه‌های پژوهشی و علمی برای رشد قوه تفکر و ابداع در نوجوانان و جوانان هستیم.

ما آموزش و پرورش می‌خواهیم که در عین تامین شرایط مناسب برای یادگیری و پژوهش روشنفکری، با فضا و تفکر «برج عاج نشینی» و نخبه‌گرایی هم مقابله کند. مشوق پیوند بین دانشجویان و صفوف گسترده مردم باشد و ساختار آموزشی همه جانبه‌ای را پی‌ریزی کند که به رفع نیازهای فکری و مادی جامعه امروز، نسل‌های آینده و تحقق آرمان‌های بلند بشری خدمت کند. ما فکر ایجاد نظامی آموزشی را در سر داریم که در آن دانشجویان متناسب با سن و توانایی‌ها و علاقه خود به شکل‌های مختلف در کار یدی و تولیدی هم شرکت کنند.

ما مدرسه و دانشگاهی را تصور می‌کنیم که در آن آموزش و بحث و تحقیق و مبارزه برای روشن کردن ریشه‌های نابرابری‌های اجتماعی در جامعه و جهان جریان دارد. آموزش مذهبی و «کلام خدا» از برنامه درسی حذف شده است. (در سطوح بالاتر تحصیل اگر بحثی از ادیان و مذاهب گوناگون باشد صرفاً در حیطه نظری و نقد تئوریک خواهد است و نه به عنوان پایه و اساس و روح نظام آموزشی). این یکی از خصوصیات آن نظام آموزشی است که ما خواهانش هستیم. نظامی که جست و جوی حقیقت، تفکر نقادانه و کنجکاوی علمی از ارزش‌های پایه‌ای آن است. تا نسل‌های آینده بتوانند جهان را بهتر بشناسند و در تغییرش شرکت کنند.

هم‌زمان با سرکوب خونین نیروهای انقلابی و جنبش سیاسی ضد رژیم عملی شد. تلاش رژیم در تقویت مردسالاری بود و سرکوب مستقیم نیمی از جامعه و علی‌الخصوص زنان انقلابی. این تلاش در حوزه آموزش نیز بازتاب یافت. تفکیک جنسیتی، تعیین شکل و رنگ پوشش زنان، کنترل ساعات رفت و آمد دختران دانشجو، تفتیش کیف دختران دانش آموز و ... از جمله اقدامات دهه اول زندگی جمهوری اسلامی بود.

امروز نظام حاکم شیوه‌های دیگری را بر شیوه‌های قبلی سرکوب و کنترل دختران دانش آموز و دانشجو افزوده است: گسترش موارد تفکیک جنسیتی در دانشگاه‌ها، بومی‌گزینی، سهمیه بندی جنسیتی رشته‌ها، تأسیس دانشگاه‌های تک جنسیتی و تغییر جنسیتی محتوای دروس آموزشی. امسال در ۶۰۰ دانشکده از ۶۰ دانشگاه کشور تعداد

زیادی از دختران از دنبال کردن رشته مورد نظر خود محروم شده‌اند. طبق آمار گد رشته‌های دانشگاهی تفکیک جنسیتی شده بیش از ۱۷ درصد است. از هر ۶ رشته دانشگاهی بیش از یک رشته تفکیک جنسیتی شده است. بعضی از رشته‌های مهندسی و فنی در شهرستان‌های گوشه و کنار کشور درصد دانشجویان پذیرفته شده دختر را به کمتر از نصف تقلیل داده‌اند یا به کلی آنان را از تحصیل در این رشته‌ها محروم کرده‌اند. آخوندهای فعال در عرصه آموزش نیز علناً طرح تقلیل نسبت دانشجویان دختر از ۶۰ درصد به ۲۵ درصد را جلو می‌گذارند. مشخصاً محسن قرائتی از ضرورت تفکیک کامل جنسیتی در دانشگاه‌ها گفته و حتا در مورد تعیین نوع و رنگ لباس دانشجویان دختر نیز نظر داده است.

به این نکته هم باید اشاره کرد که تنها صدور قوانین و مقررات زن ستیزانه و اعمال فشار و سرکوب در محیط‌های آموزشی نیست که به پیشبرد این اهداف جمهوری اسلامی کمک می‌کند. روابط پدرسالارانه در خانواده‌ها به خصوص در محیط بسته و سنتی شهرستان‌های کوچک همیشه یار نظام حاکم بوده است. در کنار این سیاست‌ها و اقدامات زن ستیزانه باید به

این بود که «عضو حزب باید بار دشواری‌ها را قبل از بقیه مردم به دوش بگیرد و آخر از همه از امکانات بهره مند شود.» علیرغم همه کمبودها و مشکلاتی که کل کشور گرفتار آن بود توده‌های کارگر و دهقان به نقش تعیین کننده خود در ساختن تاریخ باور داشتند.

اما بعد از کودتای بورژوازی در سال ۱۹۷۶ تارهای استثمار و سلطه طبقة سرمایه‌دار بر توده‌های کارگر و کشاورز به سرعت تنیده شد. نیروی کار مردم به ابزار تولید سود تبدیل شد. روستائیان به گزارشگران غربی که در همان دهه ۱۹۸۰ بعد از رفرم‌های سرمایه‌داری و به تعطیل کشیده شدن نظام کمونی روستا و کشاورزی جمعی به چین رفته بودند می‌گفتند: «حزب کمونیست دیگر توجهی به ما ندارد»، «ما یتیم شده‌ایم». در نتیجه احیای سرمایه‌داری جای رهبران کمون‌های روستایی که خود در آنجا زندگی و کار می‌کردند، با دوچرخه سر کار می‌آمدند و آرمان دگرگون کردن دنیای طبقاتی را در سر داشتند مقامات بوروکرات و سرمایه‌دارانی گرفته‌اند با زندگی لوکس؛ با خانه‌های شیک در مراکز شهری؛ تن آسا و متفرعن. در روستاهایی که در آن‌ها موارد فساد و رشوه خواری در دوران سوسیالیسم بسیار اندک بود، جرائم جدی و جنایت به ندرت اتفاق می‌افتاد و نشانی از تن فروشی نبود، حالا مقامات محلی رشوه خوار شبکه بردگان جنسی را زیر پوشش «خدمات ویژه رستوران‌ها» در شهرستان‌ها و روستاها سازمان داده‌اند و به شهرهای بزرگ نیز صادر می‌کنند. امروز از جمعیت یک میلیارد و ۳۰۰ میلیونی کشور بین ۷۰۰ تا ۸۰۰ میلیون نفر در روستاها زندگی می‌کنند و درآمدی کمتر از ۲ دلار در روز دارند. نظام درمانی در این مناطق کاملاً مختل شده و دهقانان قادر به پرداخت هزینه ادامه تحصیل فرزندانشان نیستند. طی ۲۰ سال گذشته، ۲۰۰ میلیون روستایی فقیر در جست و جوی کار به شهرها مهاجرت کرده‌اند که اکثر در خوابگاه‌های پر جمعیت شب را به صبح می‌رسانند. اگر کاری هم نصیب‌شان شود دستمزد روزانه‌شان حداکثر ۳ دلار است.

اگر می‌خواهید به رابطه سوسیالیسم با آنچه امروز بر چین حاکم است پی ببرید نباید به تصویر غول آسای مائو تسه دون نگاه کنید که طبقه سرمایه‌دار چین با فریبکاری و برای به خدمت گرفتن عشق و علاقه مردم به مائو برای اهداف بورژوا-ناسیونالیستی و عظمت‌طلبانه خود در میدان «صلح آسمانی» پکن حفظ کرده. نماد واقعی سوسیالیسم آن عکس‌های کوچک مائو است که کماکان در اتاق‌های محقر روستائیان به دیوار آویخته است. ■

«آتش»

دیروز رهایی و امروز اسارت

واقعیست کومنیسم چیست؟

نیز از میان محافل آکادمیک و روشنفکری (چین) به مقایسه چین دوران مائو با چینی که بعد از اصلاحات سرمایه‌دارانه در آغاز دهه ۱۹۸۰ ساخته شد دست می‌زنند و دیروز را به امروز ترجیح می‌دهند.

از نظر روستائیان فقیر و کارگران مهاجر بی‌خانمان، چین دوران مائو یعنی انقلاب ارضی که نظام فئودالی را برانداخت و زمین را به مالکیت کسانی درآورد که به روی آن کار می‌کردند، یعنی تبدیل مالکیت فردی به مالکیت‌های جمعی و تعاونی، یعنی ایجاد کلکتیوهای کشاورزی و کمون‌ها، یعنی شرکت روزافزون زنان و مردان روستایی در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اقتصادی. چین دوران مائو یعنی کاهش دائمی شکاف میان شهر و روستا، یعنی بهبود همه جانبه خدمات اجتماعی و سطح معیشت، یعنی رشد ۳ درصدی کشاورزی در هر سال و تناسب این رشد با رشد جمعیت کشور.

در نظام سوسیالیستی واقعی چین (از سال ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۶) هدف از تولید کسب سود نبود بلکه تامین نیازهای اساسی مردم بود. سیستم کشاورزی جمعی ایجاد شده بود و فعالیت متشکل توده‌های روستایی، مهار سیلاب‌ها، سرمایه‌گذاری پایدار در زیرساخت‌های روستا، توزیع مناسب خوراک و جیره بندی محصولات خوراکی اساسی را برای تامین نیازهای مردم تضمین می‌کرد. صنایع شکل غیرمتمرکز داشت تا نابرابری‌هایی که بین مناطق وجود داشت کاهش پیدا کند و نهایتاً رفع شود. بر تولید تراکتور و فن‌آوری‌هایی که مناسب شرایط روستایی بود تاکید گذاشته می‌شد. در آن دوران نظام خدمات درمانی همگانی وجود داشت که از اصل تعاون و یکسان‌گرایی پیروی می‌کرد. هزینه متوسط سالانه‌ای که هر دهقان چینی برای خدمات درمانی پرداخت می‌کرد چیزی بین یک تا دو دلار بود! برای رفع نیازهای پزشکی آن کشور پهناور به ویژه در مناطق دور دست و غیرشهری، بسیاری از جوانان روستا و شهر دوره‌های فشرده آموزش پزشکی و پرستاری می‌دیدند و تحت نام «پزشکان پاره‌نه» در سراسر کشور به مردم خدمت می‌کردند. تحت تاثیر چنین رویکرد و تدابیری بود که امید به زندگی از ۳۲ سال به ۶۵ سال افزایش پیدا کرد. شعار آن روزهای حزب کمونیست چین



موضوع اصلی «کنگره حزب کمونیست چین» که هفته قبل در پکن پایان یافت «مبارزه با فساد در نهادهای دولتی و حزبی» بود. بسیاری از مردم دنیا چین را به خاطر انقلاب‌های دیروز و ادعای رهبران امروزش کشوری سوسیالیستی می‌دانند. دولت‌ها و رسانه‌های سرمایه‌داری غرب هم مرتباً تبلیغ می‌کنند که چین یک کشور کمونیستی است. بنابراین اعتراف حزب حاکم بر این کشور به فساد گسترده و نگران کننده در نهادهای مدیریتی این کشور به عمد یا از روی ناآگاهی به حساب کمونیسم گذاشته می‌شود. بورژوازی بین المللی می‌گوید: فساد دیوان‌سالاران نتیجه ناگزیر حاکمیت کمونیست‌هاست. اما واقعیست چیست؟

بخشی از واقعیت را می‌توان از لایلی مباحثات کنگره اخیر حزب کمونیست چین و حرف‌های نمایندگان آن بیرون کشید. حرف‌ها در مورد رشد ناراضی‌های و بروز ناآرامی‌ها و چند مورد شورش در مناطق روستایی فقیر بود و از سوءاستفاده مقامات سیاسی و مدیران اقتصادی از قدرت که باعث ناراضی‌ها و خشم مردم شده. رسانه‌های چین پر شده از خبر سند سازی و سر زیر آب کردن و اعمال فشار مقامات محلی بر مردم برای غصب زمین‌های کشاورزی یا خرید ارزان آن‌ها. این زمین‌ها به مجتمع‌های تجاری و مسکونی و توریستی تبدیل می‌شوند. موارد دیگری از صدور اجازه نامه‌های مختلف برای دور زدن قوانین و رشوه خواری نیز برملا شده است. اما نه رسانه‌های چین از ریشه مشکلات چیزی می‌گویند و نه رسانه‌ها و تحلیلگران بورژوایی در غرب.

حاکمیت سرمایه‌داری در چین ریشه همه این مسائل است. عملکرد طبیعی و گرایش ذاتی توسعه دینامیک سرمایه‌داری است که مناطق گسترده روستایی و زندگی میلیون‌ها کشاورز چینی را زیر و رو می‌کند. جامعه چین به سرعت قطبی شده، شکاف بین کشاورزان فقیر و مهاجران بی‌خانمان و کارگرانی که در شرایط نیمه بردگی فوق استثمار می‌شوند با طبقه بورژوازی‌ها و جاه طلب و قشر انگلی ثروتمند و مرفه ۱۵ درصدی جامعه عمیق‌تر می‌شود. روز به روز تعداد بیشتری از مردم چین به ویژه در مناطق فقیرتر (و

تاثیر کارکرد اقتصاد سرمایه‌داری بر آموزش زنان نیز اشاره کرد. شرایط نابسامان و بحران اقتصادی باعث می‌شود که در حوزه آموزش اولین ترکش‌ها به دانش آموزان و دانشجویان دختر اصابت کند و آنان را از دایره تحصیل بیرون بیندازد. وادارشان کند که در سنین پائین به ازدواج‌های ناخواسته تن دهند، راهی بازار کار با دستمزدهای ناچیز شوند و یا به جای ادامه تحصیل به خانه داری مشغول شوند.

نظام آموزش جمهوری اسلامی در یک نگاه

در نظام جمهوری اسلامی، آموزش به شیوه مکتبی و عاری از هرگونه نقد و تفکر خلاقانه است. رابطه معلم و دانش‌آموز، مبتنی بر دستور و اطاعت بوده و روحیه تسلیم در شاگردان تقویت می‌شود. این سبک آموزش از هر گونه تفکر علمی و ایده‌های جایگزین محروم است. در مقابل، قطب آموزش دینی به طور مداوم تقویت می‌شود. مغزشویی، ترویج افکار کهنه و سیاست‌های مرتجعانه در مدارس از طریق مراسم نظیر جشن تکلیف و نماز جماعت و کلاس قرآن پیگیرانه دنبال می‌شود.

در نظام جمهوری اسلامی، اقلیتی که دارای سرمایه و ثروت هستند از بهترین امکانات تحصیلی برخوردار بوده و اکثر بخش تخصصی و پر درآمد را در بازار کار تصاحب می‌کنند. اینان اگر به نظام ولایت فقیه اعتقاد و وابستگی داشته باشند در اکثر موارد جزو دانشجویان «نمونه و نخبه»های کشوری شناخته شده و امتیازات بیشتری هم به دست می‌آورند. اما اکثریت نوجوانان و جوانان کشور به دلیل بی‌سوادی یا کم سوادی مبدل به نیروی کار غیرمتخصص شده، اکثراً درگیر کارهای یدی، خدماتی کوچک و یا کارمندی جزء می‌شوند. این روند، شکاف میان کار فکری و کار یدی را روز به روز بیشتر می‌کند. آموزش عمومی به سمتی پیش می‌رود که با راندن بخش‌های بیشتری از جوانان به سمت آموزش‌های فنی و دوره‌های کوتاه مدت، دائماً بازار گسترده‌ای از کارگران ماهر را برای بنگاه‌های سرمایه‌داری و بخش‌های مختلف اقتصاد فراهم کند. و این گرایش عمومی حوزه آموزش در تمام نظام‌های مبتنی بر مالکیت خصوصی است.

رهایی از این نظام آموزشی تنها می‌تواند نتیجه انقلابی باشد که زبربنای اقتصادی جامعه را دگرگون نموده و رونمای نوینی را شکل دهد. یکی از خصوصیات این رونمای نوین جدایی دین از نهاد دولت و نظام آموزش و سایر ساختارهای فرهنگی جامعه خواهد بود. ■

نسیم ستوده

دادداشت آخر

آتش بازی در کنار بشکه باروت

اسرائیل باز هم شروع کرد. باز هم بر سر ساکنان غزه بمب و راکت بارید. مقامات دولت مستمگر با خونسردی تصمیم به سرکوب و کشتار ستمدیدگان را اعلام کردند. مقامات نظامی با قیافه حق به جانب و صدایی بغض آلود برای جهانیان توضیح دادند که «چاره‌ای جز کشتار و تخریب در غزه ندارند». بهانه‌ای که این بار نصیب‌شان شد موشک پراکنی به مناطق اشغالی از سوی گروه‌های مسلحی است که به طور رسمی یا غیر رسمی با مرتجعین حماس و جهاد اسلامی مرتبطند. خیال اسرائیل از جانب آمریکا و کشورهای امپریالیستی غرب هم راحت است. قرار نیست فشارها بر دولت اسرائیل از سطح «پراز نگرانی» و «دعوت به خویشتن‌داری» و در عین حال اعلام «حمایت از حق دفاع از موجودیت شهروندان اسرائیلی» فراتر برود. وقایع غزه مثل درگیری‌های گذشته ناشی از یک زخم کهنه است: زخم ایجاد دولت اسرائیل به عنوان پادگان و پایگاه آمریکا در منطقه خاورمیانه و لگدمال کردن منافع و حقوق ملت فلسطین. هر بار دست‌های گوناگون و منافع متضادی به کار می‌افتند تا این زخم سر باز کند. شاید هیئت حاکمه اسرائیل حمله به غزه را وسیله‌ای برای کسب ابتکار عمل سیاسی در اوضاع منطقه بعد از آغاز «بهار عرب» و تحمیل شرایط بازی به حکومت جدید مصر می‌بیند. شاید می‌خواهد عواقب بر هم خوردن «پیمان کمپ دیوید» یا اهمیت ندادن به آن را به دولت‌ها و مردم کشورهای عرب گوشزد کند. شاید آگاهی از تحول فوری در آینده سوریه آنان را به تحرک واداشته تا کارت‌های خود را نه فقط در قمار با غزه که با سوریه و لبنان و کشورهای دیگر نیز روی میز بگذارند. سران جمهوری اسلامی هم از کشتار درغزه ناخشنود نیستند. این‌ها از هر واقعه‌ای که بتواند در سطح بین‌المللی و داخلی برای‌شان خوراک تبلیغاتی فراهم کند استقبال می‌کنند، به شرط این که مساله به سطحی کاملاً متفاوت ارتقاء نیابد و دامن خودشان را نگیرد. اما هر گونه آتش‌بازی در کنار بشکه باروت منطقه این ظرفیت را دارد که علیرغم محاسبات و نیت دولت اسرائیل، جمهوری اسلامی، یا هر نیروی مرتجع و امپریالیست دخیل در وقایع به یک انفجار بزرگ‌تر منجر شود و روندهای غیر قابل کنترل و بی‌ثبات کننده را نه فقط در منطقه که در کل دنیا به راه اندازد. ■

رنگ زنانگی بر بوم زندگی



کاری از شملا امیرانزاهی

نامه رسیده

از روز جمعه ۱۹ آبان گالری پردیس ملت تهران میزبان ۱۵۰ اثر از ۴۷ نقاش معاصر زن بود. این نمایشگاه که در یادبود منصوره حسینی (هنرمندی که به تازگی درگذشت) بر پا شد عنوان «نگاهی دیگر» بر خود داشت که اشاره‌ای است بر نگاه زنانه به نقاشی؛ به هنر؛ یا به دنیا. اما یافتن نگاه یا خط مشترک بین ۴۷ هنرمند که برخاسته از سه نسل مختلفاند کار ساده‌ای نیست. ردپای بیش از چهار دهه (۱۳۴۰ تا ۱۳۹۰) در آثار عرضه شده بر جای مانده است. اینان دوران بالیدن و بلوغ و شکوفایی فکری و هنری خود را در شرایط ناهمسازی تجربه کرده‌اند. آفرینندگان آثار همگی زن هستند اما نه در قالب توده همسان. نه در هیئت و حجابی که زن را به گونی‌های ریز و درشتی در کنار تصویر عبوس مردان‌شان تبدیل می‌کند. این زنان جرات کرده‌اند روشنفکر و هنرمند باشند و فکر و پیامی را آگاهانه یا از ناخودآگاه خویش بر بوم فریاد بزنند، زمزمه کنند، بخندند یا بگریزند. و اینان با یکدیگر همسان نیستند چون فکر می‌کنند و هویت دارند. با وجود این، «نگاهی دیگر» انعکاس طلایی نگاه‌های گوناگون زنانه است. به این تعبیر، نگاهی دیگر است نسبت به نگاه مردانه در نقاشی. نه فقط موضوع آثار بلکه حرکت و نحوه استفاده از رنگ و فرم نشان از نگاه زنانه دارد. یک مشخصه مشترک این کارها عدم پیروی یا نجسبیدن هنرمندان به قواعد و قالب‌های یک سبک معین است. سبک را آزادانه برگزیده‌اند و آزادانه در آن دستکاری کرده‌اند یا از آن دور شده‌اند. البته با توجه به استبداد زن ستیز حاکم بر جامعه کاملاً قابل درک است که در این نمایشگاه با ارائه آثار فمینیستی از سوی هیچیک از این نقاشان روبرو نشویم حتی از جانب

کسانی که علیه مردسالاری‌اند و به همبستگی زنانه باور دارند. در میان نام‌های آشنا در این نمایشگاه به ایران درودی کهنه‌کار بر می‌خوریم و فریده لاشایی که گویی آثار عرضه شده‌شان گوشه‌هایی از یک دستگاه موسیقی واحد است: آبیستره‌هایی که چندان هم آبیستره نیست. سوررنال‌هایی که می‌تواند سوررنال هم نباشد. نیلوفر قادری نژاد را می‌بینیم که قلم موی قدرتمندش به اسطوره روی آورده است: با گاو - مردانی خشن و تیره و مسلط در زمینه و زنانی روشن در پیشاپیش صحنه. آریا شکوهی اقبال با سه لته‌ای «بی‌عنوان» اینجاست: با زنی در متن سیاه پیرامونش که شاید سوزهای تکراری باشد اما روحی تازه دارد. لحن لیلی رشیدی در دو لته‌ای «من نیز هستم» کاملاً زنانه است: زن در یک سو با حالتی که گویی می‌خواهد هویت و حضور خود را گوشزد کند و مرد در سویی دیگر که بی‌تفاوت نگاهش می‌کند. در فضای سوررنال «میدان آزادی» اثر ثمیلا امیر ابراهیمی، بنای نمادین میدان را در قعر می‌بینیم و دختر و پسر را نجواکنان در اوج. «بدون عنوان» شهره مهران شاید نگاه نسل روزهای انقلاب ۵۷ به دختران جستجوگر امروز باشد: حضور دختری دانش آموز یا دانشجوی در خیابان که صورتش را نمی‌بینیم اما تابلو فریاد می‌زند که او به دنبال یک نشانی می‌گردد. و در کنار این‌ها مهناز پسیانی هم هست و گیزلا وارگا سینایی و شهلا حسینی و پری یوش گنجی و... «نگاهی دیگر» تصویرگر همه حرف‌ها و آرزوها و آرمان‌های زنان این سرزمین نیست؛ سایه سرد سانسور بر موضوع آثار، انتخاب سوزها و صراحت فرم سنگینی می‌کند؛ درهای این نمایشگاه نیز مانند بسیاری از هنر فمینیستی نامیده می‌شود بسته است. با وجود این، «نگاهی دیگر» به اعتبار زنانه بودنش این که گوشه‌ای از کار خلاقه هنرمندان زن را به نمایش می‌گذارد و ثبت می‌کند قابل توجه و دیدنی است. ■

یک گزارش...

هست رو تصور کنی؟

دوست دارم. اما نمیتونم.

چیو دوست داری؟

آزادی. بدون اربابی که ۱۶ سالگی شوهرت شده. دوست دارم درس بخونم. دوست دارم فرمون را بهتر از همه بچرخونم و میتونم اینکارو بکنم، دوست دارم مطمئن باشم که دختر کوچیکم سرنوشتش مثل من نمیشه.

برای این چیزایی که دوست داری باید ریشه دردها را بدونی. باید با همکاری و این همه زن که همین وضع رو دارن یکی بشین. تو مقاومت فردی میکنی. «خوابوندم توی دهن مرتیکه»، «آبروی افسر پلیس هرزه رو بردم». خوبه. تسلیم نمیشی. اما تنهایی به جایی نمیرسی. علیه همه این‌ها میشه با همکاری جمعی نقشه بریزین و تو محیط کار تغییر بدین. اما مشکل فقط محیط کار تو نیست. همین الان توی هر محیط کاری، توی هر خونه‌ای داره این اتفاقاتی که میگی سر زن‌ها میاد. تنها تو نیستی که! به این فکر کن که چطوری میشه با همبستگی وضع رو به نفع خودمون تغییر بدیم.

برای این کار باید اینا رو بندازیم و همه مردا رو بکشیم!

نظامو باید بندازیم. درسته. اما نباید همه مردا را بکشیم!

انداختن نظام سخته.

سخته. اما سخت‌تر از این نوع زندگی کردن نیست.

راست میگی. اما گفتم که سرت بوی قرمه سبزی میده.

بوی ناچوریه؟

نه. ■

میترا زارعی

شما را به همکاری دعوت می‌کنیم: با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با ارسال طرح و عکس و آثار هنری نگارشی.

به پخش آتش به وسیع‌ترین شکل ممکن و به شیوه‌های مناسب کمک کنید.

email:
atash1917@yahoo.com
weblog:
n-atash.blogspot.com